



دربارم



سخن نمی تواند گفت، اما چه باک که می بیند، بهتر از همه ما و ما را نیز با تصاویر حیرت انگیزش به تماشای صحنه هائی برد که تنها دیدگان تیزبین او دیدند و به شایسته ترین وجه ثبت کردند. گفته بودند بسیار دلننگ است و دلگیر، اما با نهایت محبت آنچه را که در باره زندگی و آثارش داشت در اختیار ما نهاد و با همان خلوص و صفای پیشین ما را میهمان تصاویر شگفت انگیز خویش کرد، باشد که باز دور ببینش را به دست گیرد و فارغ از تمامی نامهربانانی که همراه هنرناشناس بوده اند، بار دیگر آنچه را که چشمان خو گرفته به روزمرگی و عادتها، نمی بینند به نظاره بنشینند و بنشانند، ایودن باد!

حسین پرتوی: تصویرگر لحظه های ناب

عصر نوزدهم بهمن، دستور دستگیریم صادر شد...

یادم هست موقعی که در افغانستان کودتا شد، من و یکی از همکارانم را که انگلیسیش خیلی خوب بود فرستادند آنجا. موقعی که می خواستیم برویم، همه مرزها بسته بودند. قاچاقی تا هرات رفتیم. آنجا، ما را گرفتند و برگرداندند. من به همکارم گفتم: «ما که نمی توانیم دست خالی برویم. اینجا می ایستیم و از این توریستهایی که می آیند می پرسیم. شاید یکی از آنها عکسی گرفته باشد.» به همان امید یک درصد از ساعت یازده و نیم تا دو و نیم بعد از ظهر آنجا ایستادیم و هر توریستی که آمد پرسیدیم که عکس گرفته یا نه و همگی جواب منفی دادند تا بالاخره یک ژاپنی آمد. از او پرسیدیم که چیزی دیده و عکسی گرفته. گفت از اتاق هتل دو تا عکس گرفته ام و نمی دانم خوب است یا نه. عکسها را برای فرستادم و ساعت ده شب زنگ زد که «چه خبر؟» گفتند: «یکی عالی است.» عکسی بود که کاخ را با تانک زده بودند و دو از آن بالا می آمد. این اولین عکسی بود که از کودتای افغانستان، در روزنامه کیهان و در سطح دنیا چاپ شد. بنابراین خبرنگاران و عکاس، باید همیشه آماده باشند. عکاسی، فقط عکس گرفتن نیست.

تجربه در عکاسی بسیار مهم است. ولی اگر با دانش باشد، قوی تر است. ما سوادی نداشتیم. طبیعی است که اگر درس خوانده بودیم و زبان بلد بودیم، بهتر می توانستیم خود را با علم روز، هماهنگ کنیم و کارمان، کاربرد بیشتری داشت، چون هم تئوری می دانستیم و هم عملی.

آن روزها شغل عکاسی و خبرنگاری بر خلاف حالا در هم ادغام شده بود. شب و نصف شب و روز و تعطیل، معنی نداشت. عشق به کار و رقابت با سایر همکاران، نمی گذاشت متوجه گذر زمان شویم. مدیر کیهان یا سردبیر آن، سعی می کردند که ما همیشه بهترین وسایل را داشته باشیم تا بازدهی کارمان بالا باشد. کیهان اولین سرویس خبری در ایران بود که دوربین عکاسهایش را خودش می داد. حتی لباس هم می دادند. موقعی که من خودم دبیر سرویس عکس بودم، دستور دادم که برای همه بچه ها اورکت تهیه شود تا در زمستان که برای عکاسی می روند، از سرما محفوظ باشند، چون کنار زمین می نشستند، بیابان می رفتند و این حداقل امکاناتی بود که می شد برای یک عکاس در نظر گرفت.

موقعی که قرار است گزارش یا گفتگویی تهیه شود، مطالعه درباره سوژه، خیلی به پخته شدن کارکم می کند. وقتی قرار بود یک گزارشگر، برای تهیه گزارشی برویم، درباره سوژه گزارشی، مطالعه و پرس و جو می کردیم. مثلاً یک بار قرار شد از شهرهای ساحلی گزارشی تهیه کنیم. پیش از رفتن، چند کتاب درباره ویژگیهای آن منطقه ها و آداب و رسوم مردمشان مطالعه کردیم. همین باعث شد وقتی به منطقه رسیدیم، خیلی جاها را خوب

کردم. من معتقدم که اصلا عکاسی خبری را باید از بخش ورزشی شروع کرد، چون در عکاسی ورزشی، عکاس باید سرعت، دقت و مهارت را یکجا در خود جمع کند تا بتواند عکس خوبی بگیرد و وقتی این آمادگی را پیدا کرد، در عکاسی خبرهای روزمره مثل بازدیدها، سیل، زلزله، تصادف و... می تواند راحت کارش را انجام دهد. یک بار برای عکاسی رفته بودم باشگاه امجدیه (شیرودی فعلی) که عکس بگیرم، نگهبان دم در بلیط خواست. کارت م نشان دادم و گفتم: «از کیهان آمده ام.» نگاهی به من انداخت و گفت: «این کارت را از کجا در دیده ای و عکس رویش چسبانده ای؟» شانسش که آوردم این بود که یکی از مسئولان کیهان برای تماشای مسابقه آمده بود و تاکید کرد که من عکاس خبرنگار کیهانم. نگهبان با تعجب گفت: «این با این قد و قواره، عکاس کیهان است؟»

ما در کیهان در همه سرویسها کار می کردیم، ولی بیشتر کارمان در بخش ورزشی بود. من از بازیهای آسیایی تهران، جام ملت های آسیا و عمده ترین وقایع ورزشی عکس گرفته ام. البته عکس ورزشی با عکس حوادث و وقایع غیر قابل پیش بینی تفاوت عمده دارد، ولی نکته مهم این است که یک عکاس خبری، نباید ترسی

یک روزنامه نگار واقعی، هیچ وقت به خطر فکر نمی کند و همیشه، دنبال اعتقادش است. ما گفتیم روزنامه، مال مردم است. مال گروه و طبقه خاصی نیست. وجدان یک روزنامه نگار اصیل به او می گوید که تو مال اجتماع هستی، مال مردم هستی، یعنی هر کاری که می کنی و هر قدمی که بر می داری برای مردم است.

را به وجودش راه بدهد و حتما باید پشتکار و پیگیری داشته باشد. او از نظر شخصیتی، اگر در سخت ترین شرایط هم قرار گرفت، باید بتواند به خودش دلداری بدهد. سردبیری داشتیم که می گفت در روز نامه نگاری باید بدانی که در نود و نه درصد موارد موفق نمی شوی، ولی در یک درصد موارد می شوی و همین یک درصد است که تعیین کننده و تاثیر گذار است، بنابراین ترس و باس را نباید به خودت راه بدهی.

در سال ۱۳۳۱ در آذربایجان به دنیا آمدم. کودکی را در جنوب تهران و در محله جوادیه گذراندم. پدرم با شغل کفاشی، خانواده را به نحو احسن اداره می کرد و آرزو داشت فرزندانش درس خوان شوند. ولی من که از چنگی با دوربین قدیمی برادرم که شکل جعبه بود بازی می کردم، عاشق حرفه عکاسی بودم، برای همین وقتی دوره سیکل را در دبیرستان اوبوسلم تمام کردم، تحصیل را رها کردم و از طریق یکی از دوستان هم محله ای که تازه به روزنامه کیهان رفته بود، نشانی آنجا را پیدا کردم و به موسسه کیهان در ابتدای خیابان فردوسی رفتم تا استخدام شوم. آقای «گل آرا» رئیس کارگزینی، نگاهی به قد و بالای من کرد و گفت: «بچه جان! مثلاً تو چه کاری بلدی بکنی؟» گفتم: «هر کاری که بدهید.» خلاصه، از من اصرار و از ایشان انکار. اتفاقاً مسئول انبار کیهان آنجا بود. من گفتم: «توی اداره به این بزرگی، چطور یک کار برای من پیدا نمی شوی؟» مسئول انبار، وقتی سماجت مرا دید، گفت: «اگر اجازه بدهید، بیاید و مدتی پیش من کار کنید.» و خلاصه مرا به عنوان «پادو» برد پیش خودش. یک هفته ای در انبار کار کردم بعد مسئول انبار با آقای «صمد بهروز» مسئول آرشيو صحبت کرد و من در آنجا رفتم و شش ماهی در آرشيو کار کردم.

آقای عدل، معاون سردبیر روزنامه، تازه گی از انگلستان طرح ماکت راه روزنامه کیهان و کلابه ایران آورده بود. در آن ایام، روزنامه ها را ماکت نمی بستند. مطالب را به شکل حروفچینی می آوردند و صفحه بند، آن را در صفحه جا به جا می کرد. آقای عدل دید که من بچه شلوغ و شری هستم، پرسید: «به عکاسی علاقه داری؟» گفتم: «بله. خیلی هم علاقه دارم.» گفت: «کارت که در روزنامه تمام شد، ساعت سه به بعد می توانی بروی قسمت لابراتوار و در عکاسی کار کنی، البته بدون مزد.» نزدیک به دو ماهی آنجا کار می کردم که یک روز در حالی که عکسی را برای یکی از آشنایان چاپ کرده بودم، داشتم از پله ها بالا می رفتم که آقای عدل مرا دید و پرسید: «این عکس را کی چاپ کرده؟» گفتم: «خودم.» گفت: «تو دو ماه نیست که رفتی لابراتوار. عکس چاپ می کنی؟» گفتم: «خیلی وقت است!» او بلافاصله نامه ای نوشت به مسئول قسمت که این را منتقل کنید به بخش عکاسی.

دبیر سرویس عکس، آقای «سعید مرآت» بودند. از شدت علاقه ای که به این حرفه داشتم، در شانزده سالگی، همه کارهای مربوط به ظهور و چاپ فیلم را یاد گرفتم و با صدو پنجاه تومان حقوق استخدام شدم. این حقوق مال دوره ای است که نان تافتون یک ریال بود و نان سنگک دوریال! در خیابان استانبول، رستورانی بود به اسم پنج ریالی. در آنجا یک ژتون که می خریدی، با آن یک ساندویچ عالی با نوشابه به تو می دادند و من با این حقوق، برای خودم آقایی می کردم.

از سال ۱۳۳۸ به شکلی حرفه ای و با عکاس ورزشی کارم را شروع



می شناختیم، بنابراین، هم گزارش خوبی نوشته شد، هم عکسهای خوبی گرفته شدند.

□ □ □

عکاسان همدوره من با کمترین امکانات کار می کردند. آن زمان ماصلا نمی دانستیم لنزی به نام تله وجود دارد که تصویر را نزدیک می آورد. همین باعث می شد که نتوانیم از بعضی لحظه ها و صحنه ها که دورتر بودند، خوب عکس بگیریم. تا این که یکی از همکاران ما به نام آقای زرافشان، در سال ۴۱، از شوروی لنزی آورد که برایمان عجیب بود و تازه فهمیدیم که تله چیست و چه کاربردهایی دارد.

□ □ □

آن روزها ما به منابع تصویری خارجی دسترسی نداشتیم و فقط مجله هایی را که برای گروه بین المللی می آمد، ورق می زدیم تا با



عکس را گرفتیم و تا خود ساختمان روزنامه دویدم. یکی از عکسهایی که گرفتیم، در صفحه اول روزنامه چاپ شد و همان روز، بختیار این اتفاق را تکذیب کرد، اما امام ساعت چهار بعد از ظهر اعلامیه ای دادند و این اتفاق را تایید کردند. فردای آن روز هم کیهان، نکاتیهوهای این عکسها را چاپ کرد. غروب همان روز به من خبر دادند، «هر جا هستی بیرون نیا که دستور دستگیری تو را داده اند.»

عکسهای روز دنیا آشنا شویم و از شیوه کار آنها سر در بیاوریم. من هیچ وقت در کار، از شیوه کسی تقلید نکردم، اما از بعضی کارها، ایده می گرفتم، حتی از فیلمهای سینمایی و صحنه هایی که کارگردان از زاویه خاصی به آنها توجه می کرد.

□ □ □

سال ۵۴ بود که از جریان دولت جدا شدم و به مردم پیوستم و اخبار انقلاب را که در آن شرایط به هیچ وجه قابل بیس بینی نبود، ثبت کردم. هیچ معلوم نبود که چه خواهد شد، حکومت نظامی شود، کودتای خارجی شود یا پهلولی به قدرت برسد و طبیعتا اولین کسانی که در معرض خطر قرار می گرفتند، خبرنگاران و عکاسان بودند. البته بچه ها امتحانشان را در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و قیام سال ۴۲ پس داده و با خطرات روبرو شده بودند. یک روزنامه نگار واقعی، هیچ وقت به خطر فکر نمی کند و همیشه، دنبال اعتقادش است. ما گفتیم روزنامه، مال مردم است. مال گروه و طبقه خاصی نیست. بوجدان یک روزنامه نگار اصیل به او می گوید که تو مال اجتماع هستی، مال مردم هستی، یعنی هر کاری که می کنی و هر قدمی که بر می داری برای مردم است.

□ □ □

عکسهای خاطره انگیز من یکی چهار پنج عکسی است که از بسته شدن فرودگاه در دوره بختیار گرفتیم که همین طور پشت سر هم تیراندازی می شد و به کسی اجازه نمی دادند عکس بگیرد. عکس



که چاپ شد، بختیار آن را تکذیب کرد که البته اثر نداشت، چون عکس را که نمی شود تکذیب کرد. یکی دیگر اعدام سران رژیم بود که در دانشگاهان عکس گرفتیم. اعدام آنها در دبیرستان علوی و دبیرستان رفاه بود که روی پشت بام اعدامشان می کردند. یادم هست که در کیهان، کشیک بودم. یک آقای زنگ زد و گفت، «بیایید مدرسه رفاه» گفتیم، «چه خبر است؟» گفت، «شما بیایید». رفتیم روابط عمومی آنجا و گفتیم، «خبری شده؟» گفتند، «نه». گفتیم، «از مدرسه رفاه تلفن زده و مرا خواسته اند.» گفتند، «پس از آن طرف برویدم در مدرسه.» مدرسه دو تا در داشت، رفتم و نشستیم توی نگهبانی. بعد، مرا بردند به اتاق خبر. ساعت حدود هشت صبح بود. بعد مرا بردند طبقه بالا. ساعت نه و نیم، ده بود که دادگاه تشکیل شد و حدود بیست و چهار پنج نفر را محاکمه کردند. عکسها را که رفتم، دیدم ساعت یک و نیم نصف شب است. به مسئول مدرسه رفاه گفتیم، «می خواهم شب را اینجا بمانم، چون شهر در شب امنیت ندارد.» گفت، «خانه پسر من در همین کوچه است.» رفتم منزل او و صبح به سردبیر گفتیم که این عکسها را گرفته ام. آدمی و یک ویژه نامه از محاکمه اعدام سران رژیم چاپ کردیم.

□ □ □

مهم ترین عکس من، عکس همافرهاست. ماجرا از این قرار است که یک روز قرار بود به نفع دولت مهندس بازرگان، راهپیمایی شود. هر کدام از بچه ها را به گوشه ای فرستادند. من ماموریتم مدرسه علوی بود. آمدم مدرسه علوی، دیدم دوروبر مدرسه خلوت است. رفتم در مدرسه. یک نفر از دفتر امور مطبوعاتی گفت، «همه عکاسها را از اینجا بیرون کنید.» من فهمیدم که باید خبری باشد. از من خواستند بچه ها را رد کنیم. این کار را کردم و بعد از چند دقیقه دیدم دری از بغل مدرسه علوی باز شد و تعدادی افسر نیروی هوایی با لباس فرم وارد شدند. گفتند آمده اند با امام بیعت کنند. به من گفتند، «اجازه نداری عکس بگیر.» گفتیم، «بگذارید یک عکس بگیرم که برای شما سندیت داشته باشد. ولی طوری عکس می گیرم که صورت هیچ کس دیده نشود.» و به فرمانده آنها گفتیم، «اگر این عکس را بگیرم، چطوری می خواهید ثابت کنید که اینجا چه گذشته است؟» خلاصه دو نفر نظامی را کنار گذاشتند که به محض اینکه یکی از پرسنل رویش را به دوربین کرد، به من اطلاع بدهند که عکس بگیرم. نگران بودند که دولت آنها را بشناسد و مجازات کند، چون هنوز دولت بختیار بر سر کار بود. به هر حال عکس را گرفتم و تا خود ساختمان روزنامه دویدم. یکی از عکسهایی که گرفتم، در صفحه اول روزنامه چاپ شد و همان روز، بختیار این اتفاق را تکذیب کرد، اما امام ساعت چهار بعد از ظهر اعلامیه ای دادند و این اتفاق را تایید کردند. فردای آن روز هم کیهان، نکاتیهوهای این عکسها را چاپ کرد. غروب همان روز به من خبر دادند، «هر جا هستی بیرون نیا که دستور دستگیری تو را داده اند.» بعد از چاپ آن عکس به همافرها حمله شد و مردم برای کمک به آنها به پادگانها ریختند و کم کم بختیار فهمید که کاری از دستش بر نمی آید، چون همه با امام بیعت کرده بودند.

□ □ □

پس از این همه سال کار و زحمت، نمی توانم یک مجموعه عکس از خودم چاپ کنم. چون آن روزها برای عکسهای اسم نمی گذاشتم، تا مدتها افراد زیادی ادعا می کردند که عکس نیرو هوایی مال آنهاست تا آن که ارشاد کتابی را چاپ کرد و اسم مرا زیر عکس نوشت. ما آن روزها فکر می کردیم کیهان مال خودماست و هر وقت که لازم باشد به عکسهایمان دسترسی داریم. نمی دانستیم چنین شرایطی را برامان به وجود می آوردند. این در هیچ عرف و آئینی نمی گنجد که با کسانی که جانشان را برای روزنامه ای به خطر انداختند و بارها به خاطر عکسهایی که گرفتیم، از دست رژیم شاه، فراری بودند، این طور رفتار شود. ما را در خانه خودمان راه نمی دهند.

□ □ □

در سال ۶۸ باز نشستیم و تا مدتی، به خاطر علاقه خاصی که به مرحوم پرفسور حسینی داشتم با قسمت فرهنگی بنیاد ایشان همکاری می کردم.



۱- ۱۲ بهمن ۵۷. لحظات اولیه ورود امام در فرودگاه مهرآباد.
۲- ۶ بهمن ۵۷. بستن فرودگاه برای ممانعت از ورود امام.





۱۱



۱۳۱



۱۳۲

- ۱- ۱۹ بهمن ۵۷، بیعت تاریخی همافران با امام در مدرسه علوی.
- ۲- بهمن ۵۷، جلوه‌ای از بیوستن ارتش به مردم.
- ۳- بهمن ۵۷، نمایی گویا از یکی از تظاهرات.